

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی

۱۸ سپتمبر ۲۰۱۵

بخش چهارم

یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یاد باد !

به خاطره گوزنی که زاده جنگل حماسه بود و با خون زلال خود، جنگلی پر از گوزن های "درخت افاقیا" آفرید...!
(به مناسبت چهلمین سالگرد جان باختن رفیق کبیر، فریدون جعفری)

در تهران نیز رفیق جعفری هم چنان فعال بود. از جمله کماکان سعی می کرد مبارزانی که داوطلب پیوستن به چریکهای فدائی خلق بودند را به سازمان وصل کند. در یک مورد او که آماده رفتن بر سر قراری بود متوجه می شود که مأموران ساواک مشغول محاصره همان محلی هستند که او می بایست سر قرار حاضر شود. در آن زمان سازمان این قدرت را یافته بود که می توانست از طریق رادیویی، امواج بی سیم های مأموران ساواک را دریافت کند و رفیق جعفری درست با شنیدن سخنان مزدوران ساواک متوجه خطر شده و از رفتن بر سر آن قرار لو رفته اجتناب می کند. رفیق شیرین (معاضد) واقعه را به این صورت تعریف می کرد: رفیق جعفری که همیشه مواظب بود قرار هایش را خیلی دقیق اجراء کند، از مدت کوتاهی قبل از زمان قرارش کفش هایش را هم پوشیده و آماده رفتن بود. من گوشم به رادیو بود و چشمم به رفیق جعفری، همیشه در این جور مواقع نگرانی داشتم که نکند رفیقی که سر قرار می رود قرارش از قبل لو رفته باشد. در چنین وضعی بودم که متوجه تغییر صدا در بی سیم های ساواک شدم و به رفیق جعفری گفتم کمی صبر کن انگار اتفاقی دارد می افتد. هر دو به صدای بی سیم ها دقیق شدیم. ساواکی ها به هم دیگر پیام می دادند و موضوع بر سر رفتن به محلی بود. در این حین نام خیابان ها و محل جمع شدن ساواکی ها مشخص شد. رفیق جعفری که تا این لحظه ساکت بود با خونسردی گفت، آره این محل قراره منه. خودشونو دقیقاً برای ساعتی که من در آن محل قرار دارم آماده می کنند. این را گفت و برای در آوردن کفش هایش از اتاق خارج شد.

ایجاد شاخه ای در اهواز یکی دیگر از خدمات رفیق جعفری به سازمان چریکهای فدائی خلق در جهت رشد و پیشرفت آن بود. او که به راستی نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود در این شهر در جهت خلق امکانات تازه برای رشد و گسترش مبارزه علیه رژیم خونخوار شاه و تحقق شعار معروف چریکهای فدائی خلق: "ما میهن مان را از زیر سلطه امپریالیسم آزاد خواهیم کرد" که این رفقاء در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ در زیر اعلامیه ها می نوشتند اقدام نمود. با تلاش های خستگی ناپذیر رفیق جعفری پایگاهی در اهواز به وجود آمد که پایگاهی برای ایجاد ارتباط چریکهای فدائی خلق با جنبش خلق فلسطین و کل دنیای خارج بود. باید یاد آور شد که آن چه به رفیق جعفری امکان چنین اقدامی را داد پیوستن رفیق ایرج سپهری - که پس از شهادت برادر فدائی اش سیروس سپهری (ساواک این رفیق را در زیر شکنجه به

شهادت رساند) به فلسطین رفته و مدتی همراه انقلابیون فلسطینی در عملیات مسلحانه علیه اسرائیل شرکت داشت - به صفوف چریکهای فدائی خلق بود. انقلابیون فلسطینی از این رفیق کارگر فراموش نشدنی با نام ابو سعید ایرانی یاد می کردند و شجاعت و رشادت او در جنگ با صهیونیست ها زبانزد این انقلابیون بود. (۱) وجود رفیق ایرج سپهری با اطلاعات و راه کارهایی که می دانست این توانائی را به سازمان داد که در جهت ایجاد ارتباط مجدد با جنبش فلسطین و فراتر از آن ایجاد ارتباط با دنیای خارج از ایران دست به کار شود.

تحت مسؤولیت رفیق جعفری، رفیقی جهت تهیه امکانات ضروری برای سازمان و از جمله امکانات تسلیحاتی به منطقه خاورمیانه فرستاده شده و در عراق مستقر گردید (رفیق محمد حرمتی پور). در همین زمان بود که رادیوئی به نام رادیو میهن پرستان هم راه اندازی شد. این رادیوئی بود که صدای دو سازمان مسلح جنبش (سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق) را به گوش مردم ایران می رساند و با توجه به شنونده های زیادی که در سراسر ایران داشت در رساندن اخبار عملکردها و تبلیغ و ترویج نظرات این دو سازمان نقش بسزائی ایفاء می نمود. در اهواز، تحت مسؤولیت رفیق جعفری و با حضور رفقائی چون عباس کابلی و زهرا آقائی قلهکی (این رفیق پس از سال ها فعالیت انقلابی به عنوان یک چریک فدائی خلق، در دیماه [جدی] سال ۱۳۵۴ دستگیر شد و از معدود زنان انقلابی بود که توسط رژیم شاه به جوخه اعدام سپرده شد. تاریخ اعدام وی بیست و نه آذر ماه [قوس] سال ۱۳۵۵ می باشد) پایگاهی در این شهر به وجود آمد. دو رفیق دیگر برای برقراری ارتباط مداوم و مستمر با رفیق مستقر در عراق تعیین شدند. با ابتکار رفیق جعفری و رفقای دست اندرکار دیگر، چگونگی عبور دادن رفقاء از ایران به عراق و ایجاد ارتباط مجدد با آن ها به هنگام بازگشت به ایران و مسائل تکنیکی دیگر از این قبیل حل شد. از جمله خبر رسیدن دو رفیق عازم به منطقه هر بار با علامت رمزی که از قبل تعیین شده بود توسط رادیو میهن پرستان به اطلاع رفیق جعفری می رسید و همین امر در هنگام برگشت مجدد آن ها به ایران تکرار می شد. در ضمن، این دو رفیق به هنگام برگشت از منطقه به ایران نیز توسط خود رفیق جعفری در نزدیکی های صبح که هوا هنوز کاملاً روشن نشده بود به پایگاه اهواز منتقل می شدند. اگر تعبیری در مرز ایجاد شده و خطر جدیدی در مسیر گذشتن از مرز به وجود آمده بود این موضوع نیز (در صورت اطلاع از آن) از طریق رادیو با رمزی به رفیق جعفری اطلاع داده می شد. این دو رفیق رابط که با جسارت و فداکاری بی نظیر و با قبول خطری که دائماً آن ها را تهدید می کرد مرتب به این و آن طرف مرز رفت و آمد می نمودند در جهت تأمین نیاز های تسلیحاتی و دیگر نیازهای بسیار ضروری سازمان فعالیت می کردند (این رفقای فراموش نشدنی محسن نوربخش و محمد علی خسروی اردبیلی بودند که رفیق دوم را رفقاء به خاطر پاکي و صمیمیت خاصش که زبان زد همه بود داداشی خطاب می کردند). (۲) وسایل تهیه شده آن گاه توسط خود رفیق جعفری که گاه رفیق دیگری نیز وی را همراهی می کرد به تهران منتقل می شدند. مسلم است که مجموعه این فعالیت ها در اهواز بر قدرت و امکانات سازمان افزوده و باعث تقویت آن می شد. بعدها با رشد و گسترش سازمان و افزایش مسؤولیت های رفیق جعفری، مسؤولیت شاخه اهواز را رفیق نسترن آل آقا به عهده گرفت که البته پس از مدت کوتاهی با انعقاد قرارداد الجزایر بین ایران و عراق، این بخش کار عملاً تعطیل شد.

تلاش های خستگی ناپذیر رفیق جعفری و رفقای فداکاری که تحت مسؤولیت این رفیق در اهواز فعالیت می کردند و به خصوص نقش انقلابی دو رفیق رابط که مدام در دو سوی مرز در تردد بودند به همراه مجموع فعالیت های تدارکاتی انجام شده در مشهد تحت مسؤولیت رفیق جعفری و فعالیت های رفقای دیگر در سازمان، در سال ۱۳۵۳ نتایج درخشان خود را به بار آورد و در این سال در عملکردهای انقلابی چریکهای فدائی خلق گشایش چشمگیری به وجود آمد. سال ۱۳۵۳ اوج شکوفائی سازمان محسوب می شود. در این سال چریکهای فدائی خلق موفق به انجام یک سری عملیات نظامی موفقیت آمیز در شهر های مختلف ایران علیه دشمن یعنی رژیم شاه و امپریالیست های هادی و حامی او شدند،

عملیاتی که شدیداً دشمنان مردم را وحشت زده ساخت. از طرف دیگر انعکاس خبر و پخش متن اطلاعیه های این عملیات از طریق رادیویی متعلق به جنبش مسلحانه (رادیو میهن پرستان) در شرایطی که این رادیو در سراسر ایران وسیعاً شنونده داشت باعث ارتقای آگاهی انقلابی در میان کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران می شد. در این سال سازمان مجاهدین نیز عملیات موفقیت آمیزی داشت که مجموعه همه این عملیات و انعکاس وسیع آن ها در میان مردم جو سیاسی - اجتماعی جامعه را به طور کاملاً محسوسی به نفع توده های خلق تغییر داده و زمینه را برای شرکت هر چه وسیع تر توده ها در مبارزه آماده نمود. رفیق جعفری چه به عنوان عضوی از مرکزیت و چه به عنوان مسئول شاخه مشهد در طرح ریزی و آماده کردن رفقای عمل کننده برای اجرای عملیات مورد بحث نیز سهم نقش ارزنده خود را داشت.

مطالب و خاطراتی که در سال های اخیر در رابطه با چریکهای فدائی خلق نوشته شده اند نشان می دهند که رفیق جعفری در سال ۱۳۵۳ شاخه هائی را نیز در گیلان و مازندران به وجود آورده بود، در عین حال که وی تیم هائی را هم در تهران سازماندهی کرده بود. همه این ها نمودی از قدرت سازمان را در سال ۱۳۵۳ به نمایش می گذارد و در عین حال نشان می دهد که در بطن این قدرت و موفقیت های چریکهای فدائی خلق تا چه حد به طور برجسته فعالیت های پر ثمر رفیق جعفری نهفته بود. در زندگی نامه ای که رفیق حمید اشرف در باره این رفیق نوشته است می خوانیم: "رفیق جعفری در تمام طول خدمات سازمانی اش نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود." به راستی که تک تک کلمات به کار رفته در این جملات و کل این زندگی نامه از پشتوانه عینی و عملی برخوردار است. اگر تنها وسعت فعالیت های رفیق جعفری تا لحظه شهادتش در سازمان در نظر گرفته شود آن وقت بار وظایف سنگینی که این رفیق شجاع و با درایت به دوش گرفته و با دقت و کاردانی تمام و با انرژی واقعاً بی کران خود به انجام آن ها می پرداخت هر چه بیشتر عیان می گردد. تازه، رفیق جعفری علاوه بر همه فعالیت هائی که در این جا مختصراً (تا آن جا که من از آن ها اطلاع داشتم) به آن ها اشاره شد دارای ارتباطات دائمی نیز با افرادی بود که در حین گذراندن زندگی عادی خود، نسبت به چریکهای فدائی خلق سمپاتی داشتند. من خود از نزدیک در جریان برخی از ارتباطات علنی این رفیق قرار داشتم و در یک مورد همراه رفیق جعفری به منزل یکی از ارتباطات علنی او در بهشهر رفتم. رفیق جعفری از طریق این ارتباطات هر چه بیشتر در جریان برخی از رویدادهای زندگی مردم و مسایلی که در جامعه می گذشت قرار می گرفت. با وسعت گرفتن حمایت توده ها از چریک ها، او با افراد بیشتری از مبارزانی که دارای زندگی علنی بودند ارتباط برقرار کرده و از امکانات آن ها برای پیشرفت کار سازمان استفاده می کرد.

اگر اندکی روی صحنه سیاسی جامعه در سال های پر جنب و جوش دهه ۵۰ تعمق کنیم خواهیم دید که نه فقط فعالیت های انقلابی از آن نوع که توسط رفقای پر تحرک و پرکاری نظیر رفیق جعفری در جنبش انجام می شد بلکه مجموعه عملکردهای انقلابی نیروهای مسلح در جامعه و مبارزات گسترده غیر مسلحانه ای که از طرف توده ها با وجود جریان مبارزه مسلحانه و بر محور این مبارزه در سطح جامعه صورت می گرفت وضعیت جدیدی در جنبش ایجاد کرده و در مقطعی تحولی را در اوضاع سیاسی جامعه به وجود آورده بودند. واقعیت را بخوایم از اواخر سال ۵۲ جنبش انقلابی در ایران وارد فاز بالاتری شده بود. انعکاس و جلوه برجسته این واقعیت خود را در حمایت و پشتیبانی توده های مردم از برخورد قهرمانانه رفقای خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان که در دادگاه خود را فدائی خوانده و از جنبش مسلحانه دفاع نمودند، آشکار نمود. در بهمن ماه [دلو] سال ۱۳۵۲ رژیم شاه برای پیشبرد توطئه ای علیه جنبش مسلحانه یک دادگاه علنی که جلسات آن از تلویزیون پخش می شد و در نتیجه مردم سراسر ایران از این طریق در جریان رویدادهای آن دادگاه قرار می گرفتند، برگزار کرد. در جریان این دادگاه بود که مردم مبارز ایران در سطحی گسترده و به طور

هر چه عینی تر چهره دو تن از انقلابیون جان برکفی را دیدند که برای آن ها سمبل هائی از مبارزان چریک بودند. خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان که در آن دادگاه به خاطر منافع خلق به قول گل سرخی شاعر حاضر نشدند بر سر **جانشان چانه بزنند** با برخوردهای غرور انگیز و سلحشورانه خود چنان در دل توده ها جای گرفتند که تا به امروز هم به عنوان قهرمانان مردم شناخته می شوند. اما موضوع صرفاً بر سر این دو رفیق انقلابی نبود. آن ها در چشم توده ها نمونه و جلوه هائی از انقلابیون مسلحی بودند که از سال ۴۹ با درایت و فداکاری های بی نظیر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیستش می جنگیدند. از این مقطع به بعد، پشتیبانی توأم با عشق و علاقه فراوان نسبت به مبارزان چریک از طرف توده ها هر چه گسترده تر گشته و نمود بارزتری یافت که **خود جلوه ای از این واقعیت بود که در جنبش مسلحانه انقلابی متعلق به کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های در بند ایران نقطه عطفی به وجود آمده است.**

براستی که با جریان داشتن مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیستش در جامعه و در پرتو پاسخ به ضروری ترین نیازهای سیاسی - اجتماعی توده ها که پیشرفت و تعالی جامعه را باعث می شد، رژیم شاه به هر توطئه ای علیه جنبش انقلابی دست می زد شکست خورده و آن توطئه در عمل به ضد خود تبدیل می گردید! با رشد هر چه بیشتر جنبش مسلحانه در جامعه و مطرح شدن هر چه وسیع تر آن در میان مردم، حالا دیگر ستمدیدگان کاملاً درک می کردند که سرنوشت آن ها با سرنوشت انقلابیون مسلحی که به راستی برای رهائی مردم و پایان دادن به هرگونه ظلم و ستم می جنگند گره خورده است. حالا دیگر درست به صورتی که رفیق کبیر امیر پرویز پویان پیش بینی کرده بود نشانه های روشنی از تبدیل حمایت معنوی به حمایت مادی خلق (مرکب از طبقات تحت ستم در جامعه، از کارگران و زحمتکشان گرفته تا اقشار مختلف خرده بورژوازی) نسبت به پیشاهنگان انقلابی خود ایجاد شده و عملاً نیروی زیادی از میان توده ها به هواداری از این جنبش و سازمان های مسلح آن می پرداختند. در این مقطع توده ها حتی به طور علنی قدرت جنبش مسلحانه را به رخ مأموران رژیم شاه می کشیدند. مثلاً مواردی که رفیق جعفری خود در اهواز شاهدش بود را می توان ذکر کرد. راننده وانت باری که مورد برخورد ناعادلانه یک افسر راهنمایی قرار گرفته بود با خشم تمام به آن افسر می گفت همین کارها را می کنید که "خرابکارها" (لفظی که رژیم در مورد چریکها به کار می برد) دست به آن کارها می زنند. در یک مورد دیگر فردی عاصی از ظلم یک مأمور رژیم دور میدان دویده و فریاد می زد: درود بر گل سرخی!، درود بر گل سرخی! نمونه هائی را هم شاهد بودیم که حاکی از حساسیت توده ها نسبت به نبرد مسلحانه پیشاهنگان خود با نیروهای سرکوب رژیم شاه بود. مثلاً در شهریور سال ۵۲ که رفیق ایرج سپهری در یک درگیری قهرمانانه با نیروهای مسلح شاه در شهر آبادان به شهادت رسید، آوازه برخورد مسلحانه و بسیار دلیرانه او با پولیس در این شهر شدیداً پیچید و مردم مبارز آبادان آشکارا در مورد این فدائی دلاور صحبت کرده و می گفتند که چطور وی پس از، از پای در آوردن تعدادی از نیروهای پولیس برای این که زنده به دست آنان نیفتد نارنجک خود را منفجر کرده است - آن هم در شکم خود تا آسیبی به مردم وارد نیاید. این ها و نمونه های بسیار دیگر بیان گر مطرح شدن هر چه بیشتر جنبش مسلحانه در میان مردم و برخورد مثبت و حمایت گرانه آن ها از این جنبش بودند.

بدون شک حمایت توده ها از مبارزان چریک چه برای رژیم شاه و چه برای اربابان امپریالیستش زنگ خطر بزرگی بود. آن ها خوب می دانستند که این روند اگر به درستی طی شود منجر به رشد هر چه بیشتر جنبش مسلحانه، مسلح شدن توده ها و ایجاد کیفیتی جدید در این جنبش یعنی تبدیل آن به جنبش مسلحانه توده ئی خواهد شد؛ و به خوبی آگاه بودند که این امر با توجه به تجربه هائی که در چین، ویتنام و کوبا طی شده بود ناقوس مرگ امپریالیست ها و نوکران شان را در ایران به صدا در آورده و در نهایت طومار عمر ننگین شان در جامعه محنت زده ما را در هم خواهد پیچید. در این مقطع رژیم با تکیه بر دستگاه های امنیتی و پولیسی خود به طور چشم گیر بر شدت اختناق و سرکوب در جامعه افزوده و با اعمال شدیدترین خشونت های ضد انقلابی علیه نیروهای انقلابی و توده های مبارز چه در زندان ها و چه در سطح

کل جامعه می کوشید سدی در مقابل رشد جنبش مسلحانه ایجاد نماید. اما چنین عکس العمل های ضد انقلابی هر چند کار مبارزه را سخت و دشوار می نمود ولی هرگز نتوانست از رشد و گسترش جنبش انقلابی جلوگیری کند. در چنین شرایطی بود که سازمان چریکهای فدائی خلق با موج نوینی از مبارزان و توده های آگاه که خواهان پیوستن به صفوف چریکهای فدائی خلق بودند، مواجه شد. اما با تأسف باید گفت که علی رغم چنین اقبال شکوهمندی، سازمان اکنون خود را در وضعیت متناقضی قرار داده بود. در اوج قدرت و در شرایطی که وجود یک نیروی قابل توجه برای تقویت صفوف چریکهای فدائی خلق می توانست به سازمان امکان دهد تا برای تحقق ستراتیژی مبارزه مسلحانه طرح های نوی را در دستور کار خود قرار داده و برای توده ئی کردن مبارزه مسلحانه قدم های عملی معینی بردارد، سازمان انگار که ستراتیژی ترسیم شده در کتاب رفیق مسعود احمدزاده را به فراموشی سپرده بود برای این منظور هیچ برنامه ای نداشت و در واقع در صدد تحقق این ستراتیژی نبود. پیش از این حتی در سال ۱۳۵۱ با وجود رفقای گرانقدری چون عباس جمشیدی رودباری این موضوع در سازمان مطرح شده بود که باید به جمع بندی تغییراتی که جنبش مسلحانه در کل جامعه و در کشاندن توجه توده ها به طرف این جنبش ایجاد کرده بود پرداخت و تاکتیک های نوی را در جهت تحقق ستراتیژی سازمان و توده ئی کردن مبارزه مسلحانه در دستور کار خود قرار داد. اما در سال ۱۳۵۳ درست در شرایطی که عمل به تئوری مبارزه مسلحانه (مندرج در کتاب های رفقاء احمدزاده و پویان) حقانیت خود را به ثبوت رسانده و نیروی عظیمی به طرف چریکهای فدائی خلق روی آورده بود سازمان فاقد هر گونه آمادگی برای سازماندهی این نیرو در جهت تدویم و گسترش مبارزه مسلحانه، سازماندهی مسلح توده ها، تشکیل ارتش خلق، آزاد سازی مناطق و به طور کلی تدویم کار سیاسی - نظامی مطرح شده در تئوری چریکهای فدائی خلق با چشم انداز رهبری مبارزات توده ها در اشکال مختلف خود بود. قدم های اولیه برای تحقق چنین چشم اندازهایی کوشش در ایجاد کانون های چریکی در مناطق مختلف ایران نظیر گردستان بود که از امکان و آمادگی لازم برای رشد و گسترش مبارزه مسلحانه برخوردار بودند. ولی سازمان دیگر عملاً انجام چنین اقداماتی را از برنامه خود خارج کرده بود.

بنابراین تا آن جا که بحث در مورد رفیق جعفری است مفهوم عملی روی آوری نیروی جدید به طرف چریکهای فدائی خلق، سنگین تر شدن بار وظایف این رفیق بود. او هم چون گذشته با صرف نیرو و انرژی زیاد به جابجائی نیروهای جدید و یا به عبارت دیگر به سازماندهی این نیروها در همان طریق سابق (که حالا دیگر پاسخگوی نیاز های جدید جنبش انقلابی نبود) می پرداخت و می بایست فرهنگ و مسایل تشکیلاتی را به آن ها بیاموزد و آن ها را به خصوص به لحاظ نظامی مورد تعلیم قرار دهد. مسلم است که او کماکان عهده دار انجام وظایف دیگری هم بود. مجموعه این امور چنان وقت و نیروئی از این رفیق طلب می کرد که او اغلب شب ها بیش از دو یا سه ساعت نمی خوابید. اما این تلاش های شبانه روزی، این فعالیت های بی دریغ انقلابی در عین حال تضادی را به همراه داشت و آن این که دیگر فرصت و امکانی برای تعمق روی مسایل مختلف سازمان و جنبش باقی نمی گذاشت، امری که در اواخر سال ۵۳ نتایج منفی خود را آشکار ساخت.

به طور کلی، پس از گذشت چند سال از آغاز مبارزه مسلحانه و تغییراتی که این مبارزه در جامعه ایجاد کرده بود، می بایست در جهت تحقق ستراتیژی مبارزه مسلحانه تاکتیک های جدیدی که خطوط کلی آن در کتاب رفیق مسعود احمدزاده ترسیم شده و حتی در آن جا رهنمود های مشخصی جلوی پای چریکهای فدائی خلق قرار داده شده بود، اتخاذ می شد. پیشتر تأکید شده بود که رفیق مسعود احمدزاده "با دور نگری یک مارکسیست، بی آن که به تخیل یا ذهنیت در غلند، دقیقاً تا جائی که تجارب مجال پیش بینی به ما می دهند خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه تا توده ئی شدن و آن گاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد، ترسیم می کند." (نقل از مقدمه ای که رفیق جمشیدی رودباری در تاریخ اول تیرماه [سرطان] ۱۳۵۱ بر کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک نوشته است). رفیق مسعود گفته بود که

مبارزه مسلحانه در روستا توده نی می شود؛ و بنابراین لازم بود جهت توده نی کردن مبارزه مسلحانه منطبق بر ستراتیژی ترسیم شده توسط این رفیق، مبارزه مسلحانه به شهر محدود نشده و به جز شهر کانون های مبارزاتی جدیدی در دیگر نقاط ایران سازمان داده شود. اما اکنون، در نیمه دوم سال ۱۳۵۳ عملاً عدم انجام اقداماتی به منظور تحقق این ستراتیژی که برای پیشروی بعدی سازمان از اهمیت حیاتی برخوردار بود و فقدان هر گونه طرح و تصمیمی برای این منظور، سازمان را در موقعیت بسیار حساس قرار داده بود. موج بزرگی از دریای بیکران خلق در شرایطی به طرف سازمان چریکهای فدائی خلق خیز برداشته و نیروهائی را در اختیار آن قرار داده بود که این سازمان جایی را از قبل برای آن ها تدارک ندیده و فاقد آمادگی های لازم برای به کارگیری این نیرو در جهت پیشبرد جنبش بود. موقعیت حساسی به وجود آمده بود. سازمان چریکهای فدائی خلق اکنون "از وفور نعمت در مضیقه بود". این موقعیت حساس اما زمینه ساز نفوذ تفکراتی به درون سازمان بود که در حالی که با نظرات و اندیشه های مارکسیست - لنینیستی چریکهای فدائی خلق مغایرت داشت، اما ظاهراً راه حلی برای جابجائی این نیروها در مقابل سازمان قرار می داد؛ و اتفاقاً درست در اواخر سال ۱۳۵۳ بود که تفکرات غیر پرولتری و به عبارت دیگر اپورتونیستی که ظاهراً برای سازماندهی نیروهای جنبش راه حل ارائه می داد (هر چند راه حل رفرمیستی و غیر منطبق با شرایط جامعه ایران) به درون سازمان چریکهای فدائی خلق راه یافته و به تاخت و تاز پرداخت و به تدریج در عمل اثرات منفی و مخرب خود را به بار آورد. واقعیت را بخواهیم با رشد جنبش مسلحانه و تقویت صفوف چریکهای فدائی خلق موقعیتی فرا رسیده بود که در عمل دو راه بیشتر در مقابل سازمان قرار نداشت یا می بایست با وفاداری به نظرات پایه ئی خود خط مشی مبارزه مسلحانه را بر اساس آن چه در کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" آمده است هم چنان دنبال کند و یا از این مسیر منحرف شده و پذیرای راه حل های دیگر با عواقب منفی خود گردد.

رفیق جعفری در اواخر سال ۱۳۵۳ که متأسفانه من دیگر در ایران نبودم، در آخرین ارتباطی که بین رفقای منطقه و ایران برقرار شد نامه ای برای من نوشته بود که انعکاس نگرانی وی از وضعیت درون سازمان در این مقطع بود. او برای من نوشته بود که "اوضاع بسیار نابسامانی در سازمان به وجود آمده است و وجود تو در این شرایط خیلی می توانست مؤثر باشد و ای کاش این جا بودی و اصلاً برنامه رفتن تو ریخته نمی شد." با اطلاعاتی که امروز در دسترس می باشد می دانیم که در این مقطع نظرات پایه ئی چریکهای فدائی خلق تدوین شده توسط دو تن از بنیانگذاران خود، رفقاء امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده مورد یک تهاجم ایدئولوژیک موزیانه و تعرض و تحریف قرار گرفته و بر این اساس تحول نامیمونی در سازمان در حال شکل گیری بود. بر این اساس می توان گفت که رفیق جعفری در این مقطع خود را با واقعیت های نگران کننده ای در درون سازمان مواجه می دید. مثلاً او، هم به دلیل درکی که از نظرات تئوریک سازمان داشت و هم بر پایه تجارب عملی خود در صحنه مبارزه انقلابی، نمی توانست تزهائی چون "پای دوم جنبش" (۳) را بپذیرد و به نتایج آن اعتماد کند - و به گونه ای که امروز از نوشته ها و سخنان کسانی که بعداً سکان دار سازمان چریکهای فدائی خلق شدند بر می آید به واقع نیز چنین بود.

(ادامه دارد)

زیرنویس ها:

۱- پس از شهادت رفیق ایرج سپهری، از این رفیق یک دفتر و کاغذهای جداگانه که او خاطرات مبارزاتی خود را بر روی آن ها نوشته بود در پایگاهی در اهواز به جا مانده بود. این نوشته ها را من در طی مدتی که قبل از خروج از ایران در آن پایگاه بودم به صورت یک کتاب که در برگزیده شرحی از زندگی و خاطرات رفیق ایرج سپهری بود،

تنظیم کردم. این کتاب در همان زمان با نام " از جبهه نبرد فلسطین، خاطرات رفیق کارگر فدائی شهید، ایرج سپهری" منتشر شد که اکنون نیز با همین نام در جنبش موجود است.

۲- عبور از طریق مرز زمینی صورت می گرفت. نگهبانان مرزی در طول شب مرتب در مسیر خاصی قدم زده و با نورافکن های قوی منطقه عبور را روشن می کردند. این امر یکی از خطرهای بود که دائماً رفقای عبور کننده از مرز را تهدید می کرد. یکی دیگر از خطرها سگ های بود که مرزبانان به خدمت گرفته بودند. یاد رفیق داداشی (محمد علی خسروی اردبیلی) گرامی باد که با شوخی و جدی پیشنهاد تهیه روغن بیر را می داد تا با زدن آن به لباس ها سگ ها قادر به تشخیص مان نباشند و ما از دست آن ها در امان بمانیم. امیدوارم فرصتی پیش آید که در این مورد در جایی به طور مفصل توضیح بدهم که تحت مسؤولیت رفیق جعفری رفت و آمد از مرز به این طرف و آن طرف به طور دقیق چگونه سازمان یافته بود و از تجربه خودم نیز بنویسم که یک بار هنگام رفتن به آن سوی مرز با به وجود آمدن حادثه ای مجبور به بازگشت شدیم و دفعه دوم نیز با حوادث مخاطره آمیزی روبرو شدیم ولی به هر حال آن بار توانستیم مرز را رد کنیم.

۳- عبارت "پای دوم جنبش" متعلق به رفیق جزنی می باشد که با جدا کردن امر سیاسی از امر نظامی انجام فعالیت های صرفاً سیاسی را "پای دوم جنبش" می خواند. او هر چند که تاکتیک مسلحانه را قبول داشت ولی برای آن صرفاً نقش تبلیغی قائل بود و خلاف خط مشی سیاسی - نظامی که چریکهای فدائی خلق بدان معتقد بودند سازماندهی و بسیج توده ها را در یک پروسه صرفاً سیاسی امکان پذیر می دانست. بر این مبنای وی ایجاد تشکل های صرفاً سیاسی از قبیل "هسته های سیاسی - صنفی" و "هسته های انتشاراتی" را راهی برای سازماندهی نیروهای جنبش قلمداد نموده و توصیه می کرد. اما راه پیشنهادی او منطبق با قانونمندی های شرایط مختنق و دیکتاتور زده جامعه ایران نبود و با استراتژی چریکهای فدائی خلق که سازماندهی و بسیج توده ها را در بستر مبارزه مسلحانه و با انجام فعالیت های سیاسی - نظامی امکان پذیر می داند، مغایرت داشت.